

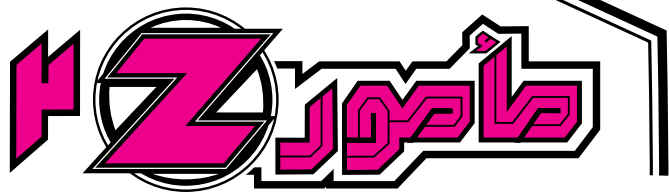
پسند



مأمور

ماجرایوی می کند





مأمور Z

ماجرای جویی می کند

نویسنده: مارک هادون

مترجم: بیتا ابراهیمی

چهل دقیقه‌ی بعد، توی تاریکی مطلق از دیوار آجری پایین می‌رفتم. روی سرم کلاه بافتنی کشیده بودم و عینک آفتابی گذاشته بودم و به صورتم واکس زده بودم و دوربین عکاسی بارنی و چراغ‌قوه‌ی جنکس را توی جیبم چپانده بودم.

پیش خودم فکر می‌کردم باید امروز دوربین بارنی را از توی کیفش کش می‌رفتم. بعد قیافه‌ی یک آدم سُرده به خودم می‌گرفتم و چاقویی را زیر بغلم فرو می‌کردم و دراز می‌کشیدم و از یکی از بچه‌های کوچک‌تر می‌خواستم ازم عکس بگیرد. یا با وسایل توی آشپزخانه سلاح‌های جنگی می‌ساختم و چند تا عکس با آن‌ها می‌گرفتم. آن وقت عکس‌ها را که چاپ می‌کردم، بارنی شاخ در می‌آورد.

طبق قرار من باید دزدکی وارد اتاقی می‌شدم که احتمالاً توپش فقط شصت تا اسپری پاک‌کننده و یک تی بود و فردا هم باید یک مأموریت جدید برای مأمور Z دست‌وپا می‌کردیم.

سرشناسه: هدن، مارک
Haddon, Mark
عنوان و نام پدیدآور: مأمور Z ماجراجویی می‌کند/ نویسنده مارک هادون؛
مترجم بیتا ابراهیمی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۵۴ص.
فروست: مأمور Z: ۲.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۳۱-۲ : دوره: ۸-۱۳-۸۶۵۵-۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۳۱-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Agent Z goes wild.
موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) — قرن ۲۰م.
موضوع: Children's stories, English — 20th century
شناسه افزوده: ابراهیمی، بیتا، ۱۳۵۵ — مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶م ۲۷/۵۳۳ PZV
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ج
شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۱۸۰۷۵

مأمور Z

مأمور Z ماجراجویی می‌کند

نویسنده: مارک هادون
مترجم: بیتا ابراهیمی
ویراستار: نسرین نوش امینی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح جلد: بابک قادری
طراح گرافیک: مهدخت رضاخانی
ناظر چاپ: مرتضی فخری
لینوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۶
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۳۱-۲
شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۱۳-۸



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

AGENT Z GOES WILD,
Copyright © Mark Haddon, 1994.
All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب
قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)
امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر
دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن،
Mark Haddon خریداری کرده است.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی
ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و
اخلاق حرفه‌ای نشر است.

فکرش را هم نمی‌توانید بکنید ...



نیروی ذهن



عصر پنجشنبه بود که همه چیز به هم ریخت. تازه شام خورده بودیم. قرار بود تابستان برویم ترکیه، مامان آموزش زبان ترکی می خواند و سریال کانگوروها را تماشا می کرد. بابا پشت میز ناهارخوری نشسته بود و دستگاه ساندریچ ساز را درست می کرد، جمعه تکه نانی را که تویش چسبیده بود، با چاقو کنده بودم و از همان موقع خراب شده بود. من هم نشسته بودم و روی نیروهای ذهنی ام کار می کردم. یک مجسمه ی چینی حال به هم زن بالای شومینه بود که خاله گوئن دیوانه به مناسبت کریسمس به ما هدیه داده بود، مجسمه ی یک زن چوپان

مادر گفت: «کاس کیسی گیلیور ککتیلینیزه؟»
 با تمام وجود تمرکز کردم. انرژی از چشمانم بیرون می‌زد. با خودم
 گفتم: «لیزر ذهن روی بالاترین توان! هدف‌گیری می‌کنیم...»
 اخبار گو اعلام کرد: «جنجالی‌ترین خبر امشب: دستگیری تاجر و
 میلیونر، دن گراندی، به جرم کلاهبرداری.»
 چشمانم را بستم و به ماهیچه‌های مغزم فشار آوردم. «آتش!»
 صدای خرد شدن چیزی بلند شد. مامان جیغ کشید و بابا داد زد:
 «یا مریم مقدس!» چشم‌هایم را باز کردم. زن چوپان تکه‌تکه شده و
 جلوی شومینه افتاده بود.
 از جا پریدم و داد کشیدم: «آره!!! نیروی ذهن!»
 اشتباه می‌کردم. دوباره نگاه کردم. سیم لحیمی که بابا پرت کرده
 بود، به مجسمه خورده و شکسته بودش. بابا کبود شده بود. چیزی
 نمانده بود منفجر شود. حتماً مشکلی پیش آمده بود. این‌طور وقت‌ها
 باید پشت نوارهای الویس پریسلی^۲ بابا پناه می‌گرفتم تا جان سالم
 به در ببرم.

۱. kac kisi geliyor kokteylinize. در زبان ترکی به این معنی است: «چقدر نوشیدنی میل دارید؟»

2. Elvis Presley

و گوسفندش. داشتم سعی می‌کردم که با نیروی ذهنم بشکنمش.
 توی تلویزیون، بروس داگت، دام‌پزشک کانگوروها، روی تخت
 بیمارستان خم شده بود و می‌نالید: «ایرین! منم، بروس، زودباش
 عزیزم! چشم‌هات رو باز کن.»



چهل‌وشش تا لوله توی بینی ایرین فرو رفته بودند.
 دکتری شانه‌ی بروس را نوازش کرد. «اون توی کماست آقای
 داگت! و اگه بخوام راستش رو بگم...» دوربین تصویر چهره‌ی آن
 دو را از نزدیک نشان می‌داد. «ممکنه دیگه برنگرده.» با شنیدن این
 حرف اشک از چشمان بروس سرازیر شد.

پرسیدم: «چی شد؟»

مامان گفت: «صدات رو بُر عزیزم! یه لحظه!»

اخبار گو ادامه داد: «شرکت گراندی پی آل سی امروز بعد از ظهر بسته شد و چهل و هفت شرکت زیر مجموعه‌ی آن هم تعطیل شدند. فروشگاه‌های زنجیره‌ای نیلی بیسکویتز، غذاخوری زنجیره‌ای دانبرگر، شرکت مسافرتی فانشین تورز ...»

آرام گفتم: «مامان!» نگران بودم. انگار بابا و مامانم دیوانه شده بودند. مامان نگاه غمگینی بهم انداخت و بروشور تور تفریحی را از روی میز برداشت. عکس هتل مورالیم بوزولدو^۱، جایی که می‌خواستیم تویش اقامت کنیم، اتاق ورزش، استخر بزرگ، ساحل سفید و طولانی، همه‌شان روی بروشور بودند. مامان بروشور را بست و پشت جلدش را نشانم داد. با حروف درشت زردرنگی نوشته شده بود: «فانشین تورز». گفت: «خب، به نظرت کی امسال تابستون نمی‌ره تعطیلات؟»

«آه! ...» روی مبل پخش شدم.

بابا گفت: «بیخشید.» و بلند شد و راه افتاد سمت در. «الان می‌رم توی حیاط به خودم شلیک می‌کنم. خیلی طول نمی‌کشه.»

اخبار گو گفت: «آقا و خانم ساید باتم تصمیم گرفته‌اند که پنج قلوهای جکیل، جیلی، جاستین، جولین و جنیس را غسل تعمید بدهند.»

انگار کسی که واقعاً می‌توانست نیروی ذهنش را به کار بگیرد، خاله گوئن دیوانه بود. حتماً حس کرده بود قرار است اتفاق وحشتناکی برای مجسمه‌ی کریسمسش بیفتد، سی‌ثانیه هم نگذشته بود که زنگ زد. مامان شکلاتش را روی میز گذاشت و رفت سمت تلفن.

مجسمه‌ی زن چوپان را برداشتم، آدامس را از دهانم در آوردم و سر هر دویشان را وصل کردم. سر گوسفند را روی تن چوپان و سر چوپان را روی تن گوسفند. خیلی بهتر شد.

و بعد کم‌کم ماجرا دستگیرم شد. نه خبری از اتاق ورزش بود و نه خبری از استخر بزرگ یا ساحل سفید.

سه تا شکلات برداشتم و رفتم حیاط. بجر، سگ پیرِ کرِ بزرگمان، بیدار شد و به‌زور خودش را از توی سبد بیرون کشید و با خمیازه‌ی گل‌وگشادی بوی دهانش را فرستاد سمت من. یکی از شکلات‌ها را انداختم توی دهانم. مزه‌ی جرم‌گیر توالت می‌داد. شکلات را در آوردم و پرت کردم برای بجر. بجر شکلات را ندید و شکلات درست افتاد روی فرق سرش.

از مأموریت‌های فوق‌العاده جسورانه
و بامزه‌ی مأمور Z لذت ببرید.



مأموریتِ بعدی مأمور Z چیست؟

در داستان بعدی یک همسایه‌ی جدید به محله‌ی بن می‌آید، یک کله‌پوکِ تمام‌عیار که قبلاً برنده‌ی یک قرعه‌کشی بزرگ شده، مردی به نام دنیس سایدباتم که همراه بچه‌های خیلی آراسته‌اش همان نزدیکی‌ها زندگی می‌کند. بعد از اینکه اعضای چرخ‌وفلک در سرهایی برای سایدباتم درست می‌کنند، اسمشان می‌رود توی لیست سیاه سایدباتم. بچه‌ها تصمیم می‌گیرند با کمک مأمور Z کمی حال سایدباتم را بگیرند. یک پنگوئن می‌دزدند، یک تکه شهاب‌سنگ می‌خرند و...

«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است
که انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب»
رایبندرانات تاگور

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر